

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی

۱۸.۰۷.۱۰

ایران در هفته‌ای که گذشت جمعه ۲۵ تیر ماه [سرطان]

استبداد، باید به نقطه‌ی اوج خود برسد

اوضاع بحرانی جامعه ایران به نقطه‌ای رسیده است که لگام زدن بر هر گونه فعالیت سیاسی گروه‌ها و جناح‌های درونی طبقه حاکم نیز، در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

احمدی‌نژاد که اکنون شرایط را برای ابراز علنی این دیدگاه مساعد یافته است، در این هفته اعلام نمود، در حکومت اسلامی، تنها یک حزب می‌تواند وجود داشته باشد و آن حزب ولایت است. هر حزب دیگری باطل و شیطانیست، یا به زبان خود وی "اصالت" ندارد. حتا جناح‌بندی‌های سیاسی نیز به حال نظام مضر است و حاصلی جز ضربه زدن به آرمان‌های نظام نداشته و فاتحه آن‌ها را خوانده است. نتیجه‌گیری ناگفته احمدی‌نژاد این است که اکنون وقت آن رسیده است، که تهمانده گروه‌های سیاسی وابسته به جمهوری اسلامی بساطشان را جمع کنند، به جناح‌بندی سیاسی پایان داده شود و همه طرفدار حزب بدون حزب ولایت که همان اطاعت بی چون و چرای گوسفندوار از نماینده خدا بر روی زمین است، مردود اعلام شوند.

این اظهار نظر احمدی‌نژاد، ولوله جدیدی در درون باندهای درونی هیأت حاکمه برپا کرد. حتا گروه‌هایی را که زمانی شعار نوب شدن در ولایت را سر می‌دادند، حیرت‌زده کرد.

حیرت از آن رو که با خود گفتند، اگر زمانی شعار حزب فقط حزب‌الله را سر می‌دادیم، هدفمان چیزی جز سرکوب مخالفان جمهوری اسلامی نبود، چرا که حزبی به نام حزب خدا وجود نداشت. اگر زمانی شعار نوب در ولایت را سر می‌دادیم، هدفمان از میدان بیرون راندن جناح رقیب بود. قراری بر این نبود که روزی بر فعالیت سیاسی ما نیز لگام زده شود. از میان این گروه‌ها، تنها حزب مؤتلفه اسلامی که در اطاعت بی چون و چرایش نسبت به ولایت کسی تردید ندارد به خود جرأت داد که به مخالفت علنی با موضع احمدی‌نژاد برخیزد.

دبیر کل مؤتلفه اسلامی، احمدی‌نژاد را به خروج از خط رهبری متهم کرد و گفت خمینی و خامنه‌ای در طول سه دهه گذشته وجود جناح‌بندی و قطب‌بندی سیاسی را مورد تأیید و حمایت قرار داده‌اند، لذا طرح موضوعی که خارج

از اراده امام و رهبری است نوعی خروج از ممشاة رهبری است که باید در آن دقت نظر داشت. وی افزود: "حزب ولایت" هم وجود خارجی ندارد.

دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی گویا هنوز متوجه بحرانی که جمهوری اسلامی با آن روبروست نشده است و نمی‌داند آنچه که رژیم سیاسی استبدادی و مذهبی حاکم بر ایران درگیر آن است، حفظ موجودیت نظم موجود به هر طریق است. مسأله این نیست که خمینی یا خامنه‌ای وجود جناح‌بندی و قطب‌بندی‌های سیاسی را در درون طبقه حاکم نفی کرده یا نکرده‌اند. در قانون اساسی رژیم به آن اشاره شده یا نشده است. این، وضعیت سیاسی است که در هر مقطعی تعیین کرده است، رقابت جناح‌ها مفید است یا مضر، باید جناحی حذف شود یا باقی بماند. سراسر دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، این واقعیت را نشان داده است. اکنون جمهوری اسلامی به آن مرحله از بحران رسیده است که باید استبداد را به کمال خود برساند و نه فقط بر فعالیت سیاسی این یا آن جناح، بلکه تمام گروه‌ها و جناح‌های طبقه حاکم لگام بزنند و آن‌ها را از آزادی‌های سیاسی مختص خود نیز محروم سازد. این روندیست که شرایط سیاسی موجود به جمهوری اسلامی دیکته کرده است و راهی جز آن در برابر خود ندارد. والا این سؤال بدون جواب خواهد ماند که چرا در دوره زمامداری رفسنجانی، خاتمی و حتا دوره چهار سال نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، "حزب ولایت" و مضر بودن و ضربه زدن جناح‌بندی‌ها به نظام، به میان کشیده نشد و فقط حالا است که مطرح می‌شود.

آنچه که احمدی‌نژاد بر زبان می‌راند، نیاز کنونی جمهوری اسلامیست. روندیست که مستقل از خواست و اراده جناح‌های رژیم تدریجاً پیش می‌رود. نباید پنداشت که آنچه احمدی‌نژاد می‌گوید و انجام می‌دهد، نظر فردی اوست. در واقع احمدی‌نژاد بیش‌تر به سخنگویی می‌ماند که حرف کسانی را بر زبان می‌آورد که او را به جلوی صحنه آورده‌اند. لذا موضع او می‌تواند حتا حرف‌های ناگفته امثال خامنه‌ای نیز باشد.

وقتی که خمینی گفت، مصلحت نظام و حفظ حکومت اسلامی بالاترین فریضه است، همان‌گونه که خود در دوران سراسر جنایت‌بارش در رأس حکومت اسلامی به آن عمل کرد، به جانشینان خود آموخت که به همان شیوه عمل کنند. چه اشکالی دارد که اکنون مرتجع‌ترین گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی، از قماش حزب مؤتلفه اسلامی نیز به محرومیت از فعالیت سیاسی تهدید شوند؟

این هم یکی از مصلحت‌های حکومت اسلامیست که در شرایط سیاسی کنونی، در جهت برچیدن فعالیت گروه‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی درونی گام بردارد و بر فعالیت سیاسی آن‌ها لگام بزند. استبداد برای نجات خود باید به کمال برسد، تمام آن‌هایی را که به استقرارش مدد رسانند، یکی پس از دیگری از خود براند و به نقطه اوج که رسید، واژگون گردد. جمهوری اسلامی راهی جز این در پیش ندارد.

مرثیه‌خوانی بر سر یک لاشه متعفن

یکی از وظایف روزمره رئیس مجلس ارتجاع اسلامی، این شده است که هر روز به بهانه‌ای در جایی سخنرانی کند و همچون نواری که مدام تکرار می‌شود، بگوید، کسی نمی‌تواند مجلس را منحل کند. مجلس باید بر همه امور نظارت داشته باشد. مصوبات مجلس باید اجراء شود. قوه مجریه باید در برابر مجلس پاسخگو باشد. با این همه، گویا از این باب‌ها نتیجه‌ای به دست نیامده است. بنابراین لاریجانی در این هفته به بهانه مرگ یکی از نمایندگان مجلس، عازم لامرد شد و یک نسخه از قانون اساسی جمهوری اسلامی را هم با خود به آن جا برد که در سخنرانی

خود با استناد به برخی اصول مندرج در آن، بگوید واقعاً مجلس جمهوری اسلامی در رأس امور جمهوری اسلامیست و کسی حق انحلال مجلس را ندارد.

لاریجانی برای این که اهمیت مجلس را لااقل بر روی کاغذ نشان دهد، گفت:

در قانون اساسی هیچ جایگاهی به اندازه مجلس، اصل ندارد. از اصل ۶۲ تا ۹۹ کاملاً به قوه مقننه اختصاص دارد، به اضافه آن که حداقل ۲۹ اصل دیگر به نحوی به قوه مقننه مرتبط است. در مورد اهمیت مجلس، همین بس که گفته شود، رئیس جمهور باید در پیشگاه نمایندگان ملت سوگند بخورد که قانون اساسی را پاسداری می‌کند، رأی اعتماد به وزراء و مصوبات هیأت دولت به مجلس برمی‌گردد. سؤال از وزراء و استیضاح آن‌ها هم بر عهده مجلس است. صلح دعاوی از طریق مجلس انجام می‌شود. نمایندگان در شورای عالی امنیت ملی حضور دارند و بر صدا و سیما نظارت دارند. اگر در کشور بخواهد حکومت نظامی برپا شود، این کار تنها از طریق مجلس امکان‌پذیر است. امام هم فرمودند مجلس در رأس امور است و غیره. اما هدف از این استناد به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست و چرا حالا پس از گذشت ۳۰ سال از تصویب آن، نیاز آمده است که مردم از حیطه اختیارات مجلس آگاه باشند؟ لاریجانی پاسخ می‌دهد که این نیاز از آن روست که ملت هوشیار باشد و بداند "در اصول مختلف قانون اساسی در سخت‌ترین شرایط مجلس باید دایر باشد و هیچ‌کس نمی‌تواند مجلس را منحل کند." علاوه به این "هیچ قوه‌ای نباید نگاه تحقیرآمیزی به قوای دیگر داشته باشد" و همه باید از قانون پیروی کنند و "قانون را مبنای عمل قرار دهند".

پس قضیه روشن شد. نخست این که گویا پای انحلال مجلس در میان است. ثانیاً، قوه‌ای هست که نگاهی تحقیرآمیز به قوای دیگر دارد. ثالثاً، کسانی و یا قوایی هستند که از قانون پیروی نمی‌کنند و قانون را مبنای عمل خود قرار نمی‌دهند.

لاریجانی در حالی از حدود اختیارات و قدرت مجلس در مقابل قوای دیگر حرف می‌زند که آن‌قدر بزدل و بی‌اختیار است که جرأت نمی‌کند صریح و بی‌پرده بگوید که این قوه مجریه و در رأس آن احمدی‌نژاد است که مجلس لاریجانی را تحقیر می‌کند. اوست که قوانین و مصوبات مجلس را اجراء نمی‌کند و این دار و دسته وابسته به احمدی‌نژادند که مجلس را به انحلال تهدید می‌کنند.

وقتی که در روز روشن ۴ تا حزب‌اللهی جلو مجلس جمع شدند و لاریجانی و مجلسیان چنان ترسیدند که یک روزه مصوبه خود را ملغاء کردند، گندیدگی بی‌انتهای ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشتند. مجلس ارتجاع، مجلسی که دست‌چین شده استبداد و فرمانبردار و چاکر مستبدی به نام ولی فقیه باشد، چیزی جز یک عروسک بی‌اختیار نمی‌تواند باشد که هر آن می‌تواند منحل گردد و مرتجعی مثل احمدی‌نژاد هم می‌تواند آن را تحقیر کند و به تبعیت وادارد. سخنرانی‌های اخیر لاریجانی به جای این که قدرت و اختیارات مجلس را نشان دهد، یک مرثیه‌سراییست بر سر یک لاشه متعفن که بوی زننده آن همه جا را فرا گرفته است. هنوز چیزی از آخرین سخنرانی لاریجانی نگذشته است که یکی از اعضای هیأت رئیسه مجلس در جمع خبرنگاران گفت: هیأت دولت دیگر حتا مصوبات خود را که بدون تأیید مجلس فاقد اعتبار است، ارسال نمی‌کند. علی‌رغم رایزنی‌های جمعی از اعضای هیأت رئیسه با دولت به منظور ارسال مصوبات، تاکنون اثری از ارسال مصوبات هیأت دولت به مجلس نیست. نماینده‌ای که از استیضاح وزیر کشاورزی دفاع کرده بود، در این هفته اعلام کرد که به خاطر این تذکر و استیضاح مورد تهدید قرار گرفته‌ام.

آنچه که این روزها در مجلس و در منازعه قوه مقننه و اجرائی می‌گذرد، فقط نشان‌دهنده یک نهاد بی اختیار و پوسیده به اصطلاح قانون‌گزار در یک رژیم دیکتاتوری عریان نیست. سرنوشت تاریخی نهادی به نام پارلمان را نیز نشان می‌دهد. **پارلمان در انتهای دوران سقوط و اضمحلال خود به مجلس شورای اسلامی می‌انجامد. دوران پارلمان و پارلمانتاریسم سال‌هاست که به پایان رسیده است. دیگر ذره‌ای خصلت مترقی حتا در آن کشورهایی که نظام پارلمانی بر آن‌ها حاکم است در پارلمانتاریسم وجود ندارد.** نهادهای مترقی عصر نوین شوراها هستند که می‌توانند مردم را بر سرنوشت خود حاکم سازند. توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران، هرگز نمی‌توانند بر سرنوشت خود حاکم گردند، مگر آن که بر ویرانه‌های نظم سیاسی موجود، دولتی شورائی را برپا نمایند و از طریق شوراها مستقیماً حکومت کنند.

چرخ زنگزده ارتجاع و وظیفه سپاه برای چرخاندن آن

در این هفته ارتجاع حاکم بر ایران، روز پاسدار را جشن گرفته بود و سران رژیم از خدمات این نیروی مسلح ضد انقلاب، در پاسداری از جمهوری اسلامی، تمجید کردند. خامنه‌ای سران و فرماندهان پاسدار ارتجاع اسلامی را به حضور پذیرفت، تا ضمن قدردانی از وحشی‌گری آن‌ها در سرکوب جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران در یک سال گذشته، رهنمودهای جدیدی به آن‌ها بدهد و وظایف آن‌ها را برای مقابله با بحران‌های موجود تعیین کند. وی نخست خطاب به پاسداران گفت:

"تبلیغات شدید دشمنان و دنباله‌های داخلی آن‌ها بر ضد سپاه پاسداران، نشانه موثر بودن سپاه است و پاسداران باید در قبال وظایف عظیمی که بر عهده دارند، مراقب باشند".

موثر بودن سپاه که خامنه‌ای به آن اشاره دارد، در چه چیز نیست و نشانه آن در کجاست؟ مفهوم است که خامنه‌ای نتواند به آن نشانه اشاره کند. اما برای توده‌های مردم ایران و نیز سپاه پاسداران پوشیده نیست که اشاره وی به کجاست. سپاه پاسداران کاری که کرده است به ویژه در طول یک سال گذشته، سرکوب توده‌های مردم ایران بوده است که به مبارزه برای برافکندن رژیم ستم‌گر و ارتجاعی جمهوری اسلامی برخاسته‌اند. موثر بودن سپاه در همین است و خامنه‌ای جز این چیزی از پاسداران نمی‌خواهد که به هر شکل ممکن رژیمش را از سرنگونی نجات دهند. زمانی که هنوز توده‌های مردم ایران به ماهیت ارتجاعی و خصلت ضد انقلابی جمهوری اسلامی پی نبرده بودند و از روی ناآگاهی و توهم به رژیم اعتماد داشتند، این توده‌های مردم ناآگاه یا امت حزب‌الله بود که مورد خطاب سران رژیم قرار داشت و حافظ جمهوری اسلامی بود. اکنون اما سال‌ها از آن ایام گذشته است. حالا نیروهای مسلح رژیم، به ویژه سپاه پاسداران است که تمام وظیفه پاسداری از ارتجاع اسلامی را بر عهده دارد و خامنه‌ای به موثر بودن قدرت آن می‌بالد و در ادامه صحبت‌هایش با تمجید از سرکوب‌گری‌های پاسداران ارتجاع اسلامی در سرکوب سازمان‌های مخالف رژیم در خیابان‌های تهران، سرکوب ملیت‌های ساکن ایران که وی از آن‌ها به عنوان استان‌های مرزی نام می‌برد و از این که در "در هر شرایطی حتا اوضاع غبارآلود و پر ابهام" به وظایف خود عمل کرده است، از آن‌ها می‌خواهد "برای روبرو شدن با هر شرایطی آماده باشند".

خامنه‌ای می‌داند که بحران‌هایی که جمهوری اسلامی با آن‌ها روبروست، تازه به قدر کافی رسیده‌اند و هر آن ممکن است، با اوضاعی بحرانی‌تر از یک سال گذشته روبرو گردد. بنابراین مقدم بر هر چیز سپاه پاسداران را به آمادگی برای مقابله با این بحران‌ها فرا می‌خواند. خامنه‌ای در عین حال پنهان نمی‌کند که جمهوری اسلامی درگیر بحران‌های خارجی نیز هست و این بحران‌ها نیز می‌تواند به جنگ بینجامد. از این رو به پاسدارانش رهنمود می‌دهد

که برای یک چنین شرایطی نیز باید آماده شوند. البته همان گونه که سپاه پاسداران در گذشته، خود را برای مقابله با جنبش‌های ملیونی مردم ایران آماده می‌کرد، لاقلاً از دوران احمدی‌نژاد به سرعت خود را برای درگیر شدن در جنگ‌های خارجی نیز آماده کرده است و هزینه‌های کلانی صرف این تدارک وقوع جنگ کرده است. آنچه که خامنه‌ای از سپاه پاسداران خواست، سرعت بخشیدن بیش‌تر به این آمادگی با توجه به تیرمتر شدن مناسبات بین‌المللی رژیم، تحریم‌های پی در پی و نزدیک شدن احتمال درگیری‌های نظامی به ویژه در پی کنترل وسایل نقلیه بین‌المللی جمهوری اسلامی، از جمله کشتی‌هاست.

آنچه که در مجمع سراسری فرماندهان سپاه نیز در این هفته گذشت، اجرائی کردن رهنمودهای خامنه‌ای برای درگیر شدن در مبارزات و جنگ‌های داخلی و خارجی بود.

جعفری، فرمانده سپاه پاسداران در این گردهمایی به فرماندهان سپاه گفت:

" باید به هر قیمت از موجودیت نظام دفاع کرد و رهنمودهای خامنه‌ای را به عنوان تکلیف به مورد اجراء درآوریم." وی افزود:

"بر اساس تدابیر رهبری بازوان نیرومند سپاه باید بتواند چرخ انقلاب را بچرخاند. و پاسداران باید به تدابیر رهبری، نگاه تکلیف‌محور داشته باشند. در تدابیر رهبری سپاه پاسداران همپا و هم‌تراز انقلاب تعریف شده است... عمل سپاه صرفاً عمل نظامی نبوده و این سازمان عظیم باید در همه زمینه‌های سیاسی، امنیتی و فرهنگی آمادگی حضور داشته باشد".

فرمانده سپاه پاسداران ناخواسته، تصویری واقعی از وضعیت جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد. چرخ ارتجاع اسلامی چنان زنگ زده و به گِل نشسته است که بازوان سپاه باید آن را بچرخاند و برای این که بتواند از پس این وظیفه برآید، باید در همه زمینه‌های نظامی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی حضور داشته باشد. لذا تمام امید ارتجاع حاکم به سپاه پاسداران بسته شده است. اما رژیم که کارش به جایی رسیده است که یک ارگان نظامی باید چرخش را به حرکت درآورد و در تمام عرصه‌های سیاسی، نظامی، امنیتی، فرهنگی و البته اقتصادی حضور داشته باشد، اوضاعش وخیم‌تر از آن است که به تصور آید. بار این وظیفه سنگین‌تر از آن است که حتی قدرتمندترین ارتش‌های جهان بتوانند آن را تحمل کنند و از پس آن برآیند، تا چه رسد به سپاه پاسداران ارتجاع اسلامی. فقط کافی‌ست یک موج قدرتمند جنبش کارگران و زحمتکشان در ایران راه بیفتد، تا پوشالی بودن تمام قدرت سپاه برملا گردد و به سرعت فروپاشد. هیچ نیروی مسلحی نمی‌تواند رژیمی را که به انتهای خط رسیده است، نجات دهد. جمهوری اسلامی، همچون موجودی در حال احتضار است که آخرین لحظات حیات خود را سپری می‌کند.